

پژوهش‌نامه نقد و هابیت؛ سراج منیر ♦ سال چهاردهم ♦ شماره ۵۳ ♦ بهار ۱۴۰۳
صفحات: ۷۳-۵۳ ♦ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۱ ♦ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۱/۲۲



واکاوی اندیشه ابن تیمیّه پیرامون

امام جامعه اسلامی

محمد جواد امید*

چکیده

کیفیت تعیین امام جامعه اسلامی و شرایط، آن یکی از مسائل پراهمیت در حوزه سیاست اسلامی است. از این‌رو، مقاله پیش‌رو به بررسی ابعاد مختلف امام هم‌چون: ضرورت وجود امام، شرایط انتخاب امام و... از نگاه ابن تیمیّه پرداخته، درصدد بازخوانی اندیشه وی در این حوزه می‌باشد.

او با تأکید بر اصل «انسان مدنیّ الطبع است» ضرورت وجود امام و راهنما برای هر جامعه‌ای، هرچند کوچک را توضیح می‌دهد. از این‌رو، شرایطی را در دو سطح «عمومی» و «خصوصی» برای امام مطرح کرده است که در این میان، اصل اساسی و شرط مهم، همراهی اهل شوکت با امام می‌باشد که دیگر شرایط را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه همراهی اهل شوکت، به عنوان پوششی از سوی او بر اصل قهر و غلبه به کار برده شده است؛ اما او برای امام وظایفی مثل رعایت عدل در میان مردم و بازگرداندن امانت (دارای وجوه مختلفی نظیر: انتخاب والی اصلاح، عدم فروش آیات خداوند به بهای اندک و...) تعیین کرده است و خروج مسلحانه علیه امام را نیز جایز نمی‌داند.

کلیدواژه‌ها: ابن تیمیّه، کیفیت تعیین امام جامعه اسلامی از نگاه ابن تیمیّه، شروط امام از نگاه ابن تیمیّه

مقدمه

دین اسلام به مثابه آخرین دین الهی، در بردارنده تمام ابعاد زندگی بشر است و برای تمام حوزه‌های زندگانی انسان، هم‌چون: فرهنگ، اخلاق، اقتصاد، سیاست و... معارفی مبتنی بر توحیدباوری ترسیم نموده، توسط مجریان مورد تأیید خود، اجرایی می‌سازد.

یکی از ابعاد بسیار مهم زندگانی انسان که با مقوله‌هایی چون: فساد، امنیت، آزادی، اقتصاد و... پیوند مستحکمی دارد، سیاست است که بدون در نظر گرفتن مؤلفه اصلی آن؛ یعنی امام یا خلیفه، بی‌معناست. به همین سبب، مورد توجه بزرگان دین و اندیشمندان مسلمانان اهل سنت قرار گرفته است.^۱

یکی از کسانی که به بحث امام و خلیفه توجه ویژه‌ای مبذول داشته «ابن تیمیّه» است. او و برخی دانشمندان مسلمان بر این اعتقادند که نظام حکومت اسلامی بر پایه امام شکل گرفته و اوست که سامان دهنده امور جاری حکمرانی است و این چنین بر ضرورت وجود امام برای نظم‌بخشی اجتماع انسانی تأکید می‌کند.

ابن تیمیّه به عنوان یک نظریه‌پرداز عالم اسلام، درصدد است خوانشی از این حوزه داشته، نظام سیاسی اسلام و پایه اساسی آن؛ یعنی امام را در نگاه خویش سامان دهد. از این رو و با توجه به جایگاه اساسی امام، بررسی شرایط آن از دو جهت ضروری است: نخست جایگاه ویژه خود امام است؛ از آنجا که پیشرفت، آبادانی، توسعه و... در سایه امنیت ارزیابی شده و امنیت دستاورد مهم حکومت است و حکومت نیز بر پایه امام آن استوار است، بررسی شرایط شخصی که به عنوان پایه اساسی حکومت اسلامی (امام) مدنظر است و در دین‌داری یا عدم تدین جامعه نقش مستقیمی دارد، ضروری می‌نماید. جهت دوم که موجب دوچندان شدن ضرورت بررسی این مسئله است، کاوش آن از منظر نظریه‌پرداز تأثیرگذاری در جهان اسلام، هم‌چون ابن تیمیّه می‌باشد.

بررسی امام جامعه اسلامی از دیدگاه ابن تیمیّه، در نگاشته‌هایی چون: الفکر السياسي

۱. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الایمان، صص ۲۱۵-۲۳۳؛ جونبی، عبدالملک، الارشاد الی قواطع الادله فی اول الاعتقاد، صص ۱۶۳-۱۷۳؛ شیبانی، احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص ۹۴؛ شیبانی، عبدالله بن احمد، السنة، ص ۵۹۱؛ نسائی، احمد، سنن نسائی (المجتبی یا سنن صغری)، تحقیق: احمد بن شعیب، ج ۲، ص ۷۴.

عند ابن تیمیّه، بررسی و نقد مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه ابن تیمیّه و... مورد بحث قرار گرفته است؛ اما به خاطر عدم تمرکز ویژه بر مسئله امام از نگاه او و عدم جامعیت، پژوهشگر را از ارائه تحقیقی جدید در این مسئله بی‌نیاز نمی‌سازد. لذا نویسنده برای درک کامل آرای ابن تیمیّه در باب امام، ضمن معاشناسی امام، مباحثی را هم‌چون ضرورت وجود امام با توجه به طبع انسان بر هم‌گرایی با دیگر انسان‌ها، نحوه انتخاب و شرایط تعیین امام امت، وظایفی که بر دوش امام پس از انتخاب او نهاده شده و... را تبیین و بررسی کرده است. در پایان نیز مسئله خروج بر امام و جواز و عدم جواز آن بررسی خواهد شد.

تعریف امام

امام در لغت، فعال به معنای مفعول است و به کسی گفته می‌شود که به عنوان جلو دار است^۱ و به او اقتدا می‌شود.^۲ فراهیدی درباره معنای امام می‌نویسد: امام کسی است که در امور پیشی گرفته. در این صورت نبی، امامت امت و خلیفه، امامت رعیت را برعهده گرفته است.^۳

اما در اصطلاح اهل سنت از امام تعاریف گوناگونی شده است. «آمدی» در این باره می‌نویسد: «امامت عبارت است از خلافت شخصی در جایگاه پیامبر ﷺ برای برپایی قوانین شرع، به گونه‌ای که پیروی از او بر کل مسلمانان واجب است.»^۴ در این صورت، امام کسی است که ضمن فرمانبرداری مردم از او، بر مسند پیامبر ﷺ تکیه زده، تا قوانین شریعت را برپا و از کیان ملت دفاع کند.

«نفتازانی» امامت را خلافت پیامبر ﷺ در ریاست عامه در امور دین، دنیا و احکام دانسته است^۵ و «قاضی عبدالجبار» امام را کسی می‌داند که بر امت ولایت داشته، در امور

۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۲۳.

۲. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۸.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۸، ص ۴۲۸.

۴. آمدی، سیف الدین، اِبکار الافکار فی اصول الدین، ج ۵، ص ۱۲۱.

۵. نفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

ایشان به عنوان نفر آخر (یعنی از قاضی و متولی بالاتر) تصرف می‌کند.^۱ اما ابن تیمیّه معتقد است که امامت، ملک و سلطان است.^۲ ملک با موافقت یک، دو یا چهار نفر نمی‌شود، مگر این که موافقت ایشان، موافقت دیگران را نیز در پی داشته باشد. وقتی کسانی که قدرت دارند، منصب فرماندهی و امامی را به امام دهند، او امیر است.^۳ ابن تیمیّه در جایی دیگر، سه کلمه امام، خلیفه و امیر را در کنار هم آورده،^۴ هم‌چنین از واژه والی که در معنا به امام نزدیک است، استفاده می‌کند. والی به عنوان جایگزینی برای کلمه امام، در بردارنده دو عنصر قدرت و تدبیر در برخورد با رعیت است؛ برخوردی که خیرخواهی، برآورده شدن مصالح و نیازها و مدارای با رعیت بر طبق آنچه سنت بیان کرده است، در آن مدنظر است. اصطلاح ولی و ولایت، از الفاظ وارده در کتاب و سنت است و استعمال آن دلیل بر ذاتی بودن آن در اسلام و استقلال در اصطلاحات سیاسی است.^۵ در این صورت، امام در اصطلاح ابن تیمیّه، شخص قدرتمند و مدبری است که از سوی کسانی که دارای قدرت هستند، منصب فرماندهی گرفته و امور مردم را حل و فصل می‌کند. این شخص دارای ابعاد گوناگونی است که با در نظر گرفتن هر یک از این حیثیت‌ها، یک عنوان بر او صدق می‌کند؛ گاهی ملک (موافقت افراد زیاد) و سلطنت او مدنظر است که به امام گفته می‌شود، گاهی نیز اعطای منصب فرماندهی از سوی افراد پررنگ می‌شود که به امام، امیر گفته می‌شود.

ضرورت وجود امام از دیدگاه ابن تیمیّه

ابن تیمیّه با تأکید بر گزاره «انسان مدنی الطبع است» بر اجتماعی بودن انسان مهر صحت و ضرورت زده، برآورده شدن مصلحت دنیوی و اخروی را به همکاری و هم‌پاری انسان‌ها با هم گره می‌زند. در نتیجه، باید در زمان اجتماع انسان‌ها، شخصی به عنوان

۱. قاضی عبدالجبار، شرح اصول الخمسة، ص ۵۰۹.

۲. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۲۷.

۳. همان، ص ۵۲۸.

۴. همان، ص ۵۵۶.

۵. عبدالمنعم احمد، فؤاد، شیخ الاسلام ابن تیمیّه و الولاية السياسية الكبرى فی الاسلام، صص ۹۸-۹۹.

نفر اول مدّ نظر باشد که همهٔ انسان‌ها از وی اطاعت کنند.^۱

او در باب اهمیت وجود امام می‌نویسد: ولایتِ امور مردم، از بزرگ‌ترین واجبات است؛ بلکه دین و دنیا به سبب آن پابرجاست. بشریت برای این که مصالح خود را کسب کرده، باید در اجتماع زندگی کند؛ چرا که برخی از ایشان به برخی دیگر محتاج هستند. در اجتماع نیز نیاز به یک امام است، چنانچه پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ؛ زمانی که سه نفر به سفر رفتند، باید یکی از ایشان، امیر باشد».

و در ادامه می‌نویسد: پیامبر ﷺ امارت را برای یک واحد کوچک از اجتماع که در حال سفر هستند، واجب گردانده، به خاطر این که به سایر اجتماعات نیز آگاهی دهد [که برای خود امیر انتخاب کنید]. خداوند امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده و این امر با قدرت و امامت قابل دسترسی است.^۲

با توجه به مطالب مذکور، ابن تیمیّه ضمن این که مصلحت دنیا و آخرت جامعهٔ انسانی را به وجود امام و تعیین آن گره زده، معتقد است که دین و دنیا به وجود امام پابرجاست. در این صورت، بدون شک آنچه جامعهٔ اسلامی را پابرجا نگه داشته و قوام آن است و به مثابه ستون خیمه گرفته شده و طبیعتاً باید راهبری امت نیز با وی باشد، امام است. حال این امام که از سوی ابن تیمیّه موردی ضروری است، باید چه شرایطی داشته باشد که بتواند راهبری جامعهٔ اسلامی را برعهده گیرد؟

شرایط انتخاب امام

زمانی که امام جامعهٔ اسلامی در حوزهٔ شخصیت‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد، خصوصیتی برای انتخاب وی شمرده شده که در صورت عدم وجود آن شرایط، آن شخص دیگر سزاوار تصدی حکومت نیست. این مرحله، نقطهٔ شروع حکومت

۱. «و كل بني آدم لا تتم مصلحتهم لا في الدنيا ولا في الآخرة إلا بالاجتماع والتعاون والتناصر، فالتعاون على جلب منافعهم، والتناصر لدفع مضارهم، ولهذا يقال: الإنسان مدني بالطبع، فإذا اجتمعوا فلا بد لهم من أمور يفعلونها يجتلبون بها المصلحة، وأمور يجتنونها لما فيها من المفسدة، ويكونون مطيعين للأمر بتلك المقاصد، والناهي عن تلك المفاسد، فجميع بني آدم لا بد لهم من طاعة أمرٍ وناهِ» (ابن تیمیّه، احمد، الحسبة، ص ۷).

۲. ابن تیمیّه، احمد، السياسة الشرعية في اصلاح الراعي و الرعية، ص ۱۲۹.

اسلامی است و به عنوان اساس حکومت به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، این بخش از نوشتار به دنبال پاسخ به این سؤال است: شخصی که جایگاه ولای ریاست امت اسلامی را به عنوان امام در دست خواهد گرفت، چه شرایطی باید داشته باشد؟

شروط اهل سنت در انتخاب امام

اندیشمندان اهل سنت در کتب مختلف خود به شرایط امام تصریح کرده‌اند و تجمیع آن را در وجود امام الزامی می‌دانند. «بغدادی» در این باره می‌نویسد: «اصحاب ما قائل‌اند شخصی که به عنوان امام در نظر گرفته می‌شود، باید دارای چهار خصلت: علم، عدالت و ورع، شناخت وجوه سیاست و حسن تدبیر بوده، نسب او از قریش باشد».^۱

«آمدی» نیز بر این باور است که صفاتی چون: اجتهاد، بصیرت در جنگ، قدرت و نافذ الحکم، عاقل، مسلمان، ثقه، پرهیزگار، مذکر و آزاد، به صورت قطعی باید در وجود امام باشد.^۲ صاحب کتاب «عقائد النسفیة» نیز صفات امام را در غایب نبودن، قریشی، اهل ولایت مطلقه (مسلمان، آزاد، مذکر، عاقل و بالغ)، سیاستمدار، قدرت و عزل نشدن به خاطر ظلم منحصر می‌کند.^۳

شروط ابن تیمیّه در انتخاب امام

ابن تیمیّه شرایط امام را به دو گونه «شرایط عام» و «شرایط خاص» بیان کرده است. شرایط عام، شرایطی است که باید در همه حاکمان باشد و بر پایه دو اصل امانت و قوت پابرجاست.^۴ از سوی دیگر، او شرط خاص را نصب (تعیین از سوی خداوند به عنوان امام) دانسته، دایره آن را ابتدا بر خلفای سه‌گانه؛ یعنی ابوبکر، عمر و عثمان تطبیق داده است، سپس تأکید می‌کند که اجماع و نصّ بر خلافت ابوبکر دلالت دارد.^۵

۱. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الایمان، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۲. آمدی، سیف الدین، اِبْکار الافکار فی اصول الدین، ج ۵، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۳. تقنازانی، سعدالدین، شرح عقائد النسفیة، ص ۹۸-۱۰۰.

۴. ابن تیمیّه، احمد، السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی والرعیة، ص ۱۲.

۵. «انّ التّصوّص إنّما دلّت علیّ خلافة الثلاثة قبله... قد دلّ الإجماع المعلوم والنص المعلوم علیّ خلافة الصّدیق - رضی اللّهُ عنهُ - وبطلان غیرها.» (ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۳۶۰).

شرایط عام امام از منظر ابن تیمیّه

ابن تیمیّه در باب شرایط عام، در خصوص امام امت؛ یعنی امانت و قوّت، می‌نویسد: «امانت به معنای نترسیدن از مردم، عدم فروش آیات به بهای اندک و تنها ترسیدن از خداوند است.»^۱ اما در باب شرط دوم؛ یعنی قوّت و قدرت، می‌نویسد: «امامت نزد ائمه سنّت، به موافقت اهل شوکت محقق می‌گردد و امام با موافقت اهل شوکت امام می‌شود. اهل شوکت کسانی هستند که با اطاعت از ایشان، مقصود از امامت - که چیرگی و توانایی است - حاصل می‌شود و زمانی که [با آن شخص] بیعت صورت گرفت، شخص قدرتمند، چیره و توانا (سلطان) شده و به عنوان امام معین می‌شود. به همین علت، ائمه سلف گفته‌اند: مقصود ولایت برای کسی که دارای قدرت و توانایی (چیرگی) است، برآورده خواهد شد، او از اولی الامر است که اطاعت ایشان واجب می‌باشد. [به همین دلیل] زمانی که با [امام] علی علیه السلام بیعت شد و اهل شوکت نیز با او همراه شدند، امام شد.»^۲

توانایی و قدرت در هر جایگاهی اقتضای خود را دارد. قدرت در حکومت میان مردم، به دو امر وابسته است: علم به عدلی که کتاب و سنّت بر آن دلالت دارد؛ توانایی اجرای احکام میان مردم.^۳ در این صورت، کسی که اهل شوکت با او نباشند، امام نخواهد شد. پس کسی که معتقد باشد با موافقت یک نفر و... که اهل شوکت نیستند، امام است، امام نیست و او در اشتباه است.^۴

نقد کلام ابن تیمیّه در باب شرایط عام امام

ابن تیمیّه یکی از شرایط عمومی امام را قدرت و قوّت دانسته که با بیعت اهل شوکت محقق شود. او تصریح می‌کند که بدون بیعت اهل شوکت، امام، امام نیست و در جایی دیگر مشورت را در بیعت دخیل دانسته؛^۵ اما این تنها در مقام نظر و اندیشه است؛ چراکه

۱. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۲. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۲۷.

۳. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۴. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۵۳۱.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۸۶.

در مقام عمل و در میدان، قهر و غلبه را به عنوان اهرم فشار برای امام شدن می‌داند و بیعت اهل شوکت را از یاد برده است.

ابن تیمیه در خلافت ابوبکر همین مسئله را متذکر شده، بیان می‌کند: «فَأْتَعَدْتُ خِلَافَةَ النَّبُوءِ فِي حَقِّهِ بِالْكِتَابِ وَالْحَدِيدِ؛ خلافت پیامبر ﷺ در حق ابوبکر با کتاب و حدید (شمشیر) ثابت گشت.»^۱ شاهد دیگری که از کلام ابن تیمیه در راستای نظریه تثبیت امامت با قهر و غلبه، تأکید بسیار او بر شمشیر و هم‌ردیف قرار دادن آن با شرع مقدس است.^۲ او در جایی دیگر به صراحت می‌نویسد: «پس نفس ولایت و سلطان، عبارت است از قدرت حاصله‌ای که گاهی بر وجه رضایت خداوند و رسولش است، هم‌چون خلافت خلفای راشدین و گاهی نیز در مسیر گناه می‌باشد، هم‌چون سلاطین ظالم^۳ و مراد از قدرت یا اطاعت مردم از امام است یا اجبار مردم بر حکومت امام.»^۴

در این صورت، اطاعت امام هم‌چون اطاعت از پیامبر ﷺ به صورت مطلق مستند به شرع نیست؛ بلکه به خاطر قدرت اوست.^۵ ابن تیمیه در این باره می‌نویسد: «فَإِنَّ مُجَرَّدَ رِسَالَتِهِ كَافِيَةٌ فِي وُجُوبِ طَاعَتِهِ بِخِلَافِ الْإِمَامِ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَصِيرُ إِمَامًا بِأَعْوَانِ يُنْفَذُونَ أَمْرَهُ، وَإِلَّا كَانَ كَأَحَادِ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالدِّينِ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالدِّينِ؛ مجرد رسالت پیامبر ﷺ برخلاف امام، برای وجوب اطاعت او کافی است. امام با همیاران خود که اوامر او را اجرا می‌کنند، امام شده است، وگرنه مثل دیگر اهالی علم و دین خواهد بود.»^۶

از این رو ابن تیمیه اولی الامر را کسانی می‌داند که به آنان اقتدا شده و فرقی نمی‌کند که این اقتدا از روی ترس و اجبار باشد یا با میل و رغبت؛ همین که شخصی صاحب قدرت و شوکت باشد و بتواند دیگران را مجبور به اطاعت کند، کافی است.^۷

۱. همان، ص ۵۳۲.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۵، ص ۱۱۰.

۳. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبوية، ج ۱، ص ۵۳۰.

۴. همان، ص ۵۲۸.

۵. ابن تیمیه، احمد، النظرية السياسية عند ابن تیمیه، ص ۹۲.

۶. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبوية، ج ۱، ص ۸۵.

۷. ترابپور، مهدی، بررسی و نقد مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه ابن تیمیه، ص ۸۰.

ابن تیمیّه در حالی خبر از تأیید امام شدن شخصی با قهر و غلبه می‌دهد که از دیگر شرایط امام به کم‌رنگی یاد کرده یا در برخی از شرایط اصلاً حرفی نمی‌زند. او برخلاف دیگر ائمه اهل سنت که در کتب خود بابی را با عنوان «شروط امام» اختصاص داده‌اند، در نوشته‌های خود به صراحت شروطی را برای امام بیان نمی‌کند. چنان که قبلاً بیان شد، اهل سنت شرایط مختلفی را هم‌چون: ورع، عدالت و... برای امام بیان کرده‌اند که در نظام سیاسی ابن تیمیّه این شرایط جایی ندارد.

نقد دیگری که در باب شرایط عامه امام به نظر می‌رسد، این است که ابن تیمیّه علم امام را زیرمجموعه قوت و قدرت بیان کرده، از آن به عنوان یک شرط جداگانه یاد نکرده است. او بیان می‌کند که قدرت در هر جایگاهی اقتضای خود را دارد و قدرت در حکومت میان مردم، علم به عدلی است که در کتاب و سنت است.^۱ این در حالی است که علم کافی برای امامت امت و شرط آن در شخص امام، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که باید به عنوان یک شرط مجزاً در نظر گرفته شود.

نکته دیگری که در اینجا باید تذکر داد، این است که در مقام گفتار و نوشتار، هر لفظی برای یک موضوع له وضع شده است؛ یعنی زمانی که گفته می‌شود یکی از شرایط امام، قدرت است، پس امام باید دارای قوت و توانایی باشد، هرگز از این لفظ، علم به ذهن انسان خطور نمی‌کند. از این رو باید ابن تیمیّه در کنار دو شرط عمومی خود برای امام؛ یعنی قدرت و امانت، علم را نیز به صورت مجزاً مطرح می‌کرد. شاید به همین جهت است که دیگر اندیشمندان اهل سنت، هم‌چون آمدی و بغدادی، این شرط را در کنار دیگر شروط امام بیان کرده‌اند.^۲

شرط خاص امامت برای خلفای ثلاثه

چنانچه ذکر شد، ابن تیمیّه مسئله نصب از سوی خداوند را برای خلفای سه‌گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) به عنوان راهنمایان امت ثابت دانسته است، اگرچه بر امامت و خلافت

۱. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۲. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الایمان، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ آمدی، سیف الدین، ابحار الافکار فی اصول الدین، ج ۵، ص ۱۹۱-۱۹۲.

ابوبکر تأکید بیش‌تری دارد. جالب این‌که مسئله انتصاب امام در نصوص از دیرباز به مثابه امری قطعی در نظام سیاسی شیعه پذیرفته شده است؛ ولی اهل سنت مسئله انتخاب امام را به مردم واگذار کرده، از آن با نظریه اختیاری بودن یاد می‌کنند. به عنوان مثال «سعدالدین تفتازانی» در شرح عقائد النسفیة می‌نویسد: «اجماع بر این است که نصب امام واجب است؛ اما اختلاف در این است که بر خداوند واجب است امام را معرفی کند یا این وظیفه به عهده خلق است؟ این وظیفه برعهده مردم است».^۱

بنابراین، نظام فکری ابن تیمیّه در این باب به شیعه نزدیک و از اهل سنت دور شده، هم‌چون مکتب تشیع، نصب امام را به نصوص نسبت داده و بر این عقیده است که باید نص بر امامت شخصی دلالت کند؛ اما در باب مصداق، ابوبکر و دو خلیفه بعد وی را اشخاصی می‌داند که نصوص بر امامت آن‌ها تصریح می‌کند. او در این باب می‌نویسد: «گفته شده است که نصوص بر خلافت ابی‌بکر دلالت دارد و نه بر خلافت علی. این مطلب چنانچه قبلاً بیان شد، در آینده نیز ذکر می‌شود که نصوص بر امامت ابی‌بکر دلالت دارد. خلافت ابی‌بکر به اجماع احتیاج ندارد؛ چراکه نصوص بر صحت خلافت و بر انتفای آنچه با آن تقابل دارد، دلالت می‌کند».

او در ادامه می‌نویسد: «کلام در امامت ابوبکر در دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: اول در وجود امامت وی و دوم در این‌که آیا او استحقاق این جایگاه را داشته است یا خیر؟ اما مسئله اول که به تواتر و اتفاق مردم ثابت است و مقوله دوم نیز با ادله زیادی غیر از اجماع ثابت شده است. ابوبکر نسبت به علی علیه السلام سزاوارتر به جایگاه امامت بوده و دلایلی که بر امامت علی علیه السلام نقل شده است، بر امامت ابوبکر نیز دلالت دارد».^۲

ابن تیمیّه در جایی دیگر می‌نویسد: «نصوص بر خلافت سه خلیفه قبل از امام

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح عقائد النسفیة، ص ۹۷.

۲. «قيل.. فخلافه أبي بكر لا تحتاج إلى الإجماع؛ بل النصوص دالة على صحتها وعلى انتفاء ما يناقضها. الرابع: أن يقال: الكلام في إمامة الصديق إما أن يكون في وجودها وإما أن يكون في استحقاقه لها، أما الأول فهو معلوم بالتواتر واتفاق الناس بأنه تولى الأمر وقام مقام رسول الله إن أريد بإمامته كونه مستحقاً لذلك، فهذا عليه أدلة كثيرة غير الإجماع، فلا طريق يثبت بها كون علي مستحقاً للإمامة إلا وتلك الطريق يثبت بها أن أبا بكر مستحق للإمامة، وأنه أحق للإمامة.» (ابن تیمیّه، احمد، منهج السنة، ج ۸، ص ۲۳۹).

علی علیه السلام دلالت دارد... نص و اجماع معلوم بر خلافت ابی بکر دلالت دارد»^۱ که در ضمن یک قیاس این مسئله به صورت شفاف بیان می‌گردد:

- نصوص بر امامت ابوبکر (و دو خلیفه دیگر) دلالت دارد؛
- هر کس که نصوص بر امامت او دلالت دارد، امام است؛
- پس ابوبکر و دو خلیفه دیگر امام هستند.

حال که امام از منظر ابن تیمیّه توسط خداوند مشخص می‌شود و مشروعیت آن الهی است، باید به نحوه انتخاب او از سوی مردم اشاره شود. ابن تیمیّه در این راستا می‌نویسد: «تحقیق در خلافت ابی بکر همان است که کلام احمد بر آن دلالت دارد. خلافت ابی بکر به اختیار صحابه و بیعت ایشان بوده است و پیامبر از این امر خبر داده و به اطاعت از ابوبکر امر کرده و امت را به بیعت با او راهنمایی کرده است. این سه وجه: خبر، امر و راهنمایی، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلافت ابوبکر ثابت است.^۲ این در حالی است که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نزد جمهور متکلمین و فقهای اهل سنت، تنها به اختیار مردم است.^۳ پس باید گفت که ابن تیمیّه در مسئله چگونگی تعیین امام، به مخالفت با رأی تاریخی مکتب اهل سنت پرداخته و ایشان را زیر سؤال برده است.

نقد کلام ابن تیمیّه در باب شرط اختصاصی خلفای ثلاثه

ابن تیمیّه در حالی خلافت خلفای سه‌گانه را به نصوص نسبت می‌دهد که در کلمات دیگر خود بر این عقیده خویش خط بطلان کشیده است. مثلاً در باب امامت ابوبکر و عمر می‌نویسد: «اگر اهل شوکت (قدرت) با ابوبکر و عمر بیعت نمی‌کردند، ایشان امام نمی‌شدند. فارغ از این که این کار (بیعت نکردن اهل شوکت) جایز باشد یا خیر.^۴

۱. «أَنَّ التُّصُوصَ إِذَا دَلَّتْ عَلَى خِلَافَةِ الثَّلَاثَةِ قَبْلَهُ» (همان، ص ۳۶۰): «قَدْ دَلَّ الإِجْمَاعُ المَعْلُومُ وَالتَّصُّ المَعْلُومُ عَلَى خِلَافَةِ الصُّدِّيقِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - وَبُطْلَانِ غَيْرِهَا.» (همان).

۲. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۳۵، ص ۴۷.

۳. «حَكَى أَصْحَابُنَا - كَالْقَاضِي أَبِي تَعْلَى وَغَيْرِهِ - عَنِ الإِمَامِ أَحْمَدَ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ هَلْ تَبَيَّنَتْ بِالإِخْتِيَارِ المُسْلِمِينَ لَهُ؟ أَوْ بِالتَّصُّ الخَفِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ أَوْ البَيِّنِ؟ "أَحَدُهُمَا" بِالإِخْتِيَارِ وَهُوَ قَوْلُ جُمُهورِ العُلَمَاءِ وَالفُقَهَاءِ وَأَهْلِ الحَدِيثِ وَالمُتَكَلِّمِينَ: كَالْمُعْتَزِلَةِ وَالأَشْعَرِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ.» (همان، ج ۳۵، ص ۴۷).

۴. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة النبوية، ج ۱، ص ۵۳۰.

با چشم‌پوشی از اشکال بالا، باید گفت که اگرچه ابن تیمیّه به مسئله نصب در مشروعیت امام و خلیفه تأکید می‌کند و از این کلام مسئله امامت مذکور در کتب دیگر اندیشمندان اهل سنت به ذهن متبادر می‌شود؛ اما باید گفت که کلام او ماهیتاً با تفسیر دیگر عالمان اهل سنت متفاوت است.

متفکران اهل سنت به مسئله امامت به مثابه نظام معین و سازمان‌یافته بر پایه راهبری امام تأکید دارند و این در حالی است که امامت نزد ابن تیمیّه تنها چگونگی حکم دادن بوده، به عنوان یک نظام سازمان‌یافته مورد نظر نیست. شاهد بر این مدعا آن است که او خلافت خلفای راشدین را منبعی برای نحوه حکومت‌داری دانسته، می‌نویسد: خلافت پیامبر ﷺ واجب است و این روایت: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي تَمَسَّكُوا بِهَا وَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ وَ إِيَّاكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ» دستور به لزوم عمل به سنت خلفا و تمسک به آن را داشته و از هرگونه امر جدیدی برحذر می‌دارد.^۱ در این صورت، خلافت نزد ابن تیمیّه، پیروی از سنت خلفای راشدین است.^۲ حال که خلافت از نگاه ابن تیمیّه اقتدا به سنت خلفای راشدین است، پس می‌توان گفت: به هر مقدار که این اقتدا و پیروی صورت بگیرد، مفهوم خلافت نیز به همان اندازه قوت می‌گیرد.

وی در راستای مفهوم خودخوانده از خلافت، پادشاهی معاویه را نیز جزئی از خلافت خوانده که افزون بر ملک و پادشاهی، یادآور خلافت پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نیز هست. او می‌نویسد: «أَنَّ شَوْبَ الْخِلَافَةِ بِالْمُلْكِ جَائِزٌ فِي شَرِيعَتِنَا وَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يُنَافِي الْعَدَالَهَ وَ إِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ الْمُحَضَّةَ أَفْضَلَ؛ در شریعت ما خلافت با ملک آمیخته می‌شود و همانا این آمیختگی با عدالت منافات ندارد؛ اگرچه خلافت محض برتر است.»^۳ و در جایی دیگر به صراحت می‌نویسد: «وَ مَعَاوِيَةُ: قَدْ شَاهَبَهَا الْمُلْكُ وَ لَيْسَ هَذَا قَادِحًا فِي خِلَافَتِهِ؛^۴ [حکومت]

۱. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳۵، ص ۲۲.

۲. کوناکانا، حسن، نظریة السياسة عند ابن تیمیة، ص ۸۰.

۳. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳۵، ص ۲۷.

۴. همان.

معاویه به پادشاهی (ملک) شباهت دارد؛ اما این به خلافت معاویه ضرری وارد نمی‌سازد». به نظر می‌رسد این تیمیه با این چینش کلمات، از ابتدا به دنبال مشروعیت‌بخشی به حکومت و پادشاهی معاویه بوده، در توجیه عملکرد او برآمده است و به همین دلیل در کلمات پیشین با «وَأَنَّ ذَلِكَ لَا يَنَافِي الْعَدَالَهَ» درصدد تثبیت عدالت بر معاویه و حکومت اوست. در حالی که پیشینیان هم‌مسلك ابن تیمیه - که هم‌چون او به دنبال حدیث‌گرایی بوده‌اند - اصلاً فضیلتی برای معاویه ذکر نکرده‌اند. به عنوان مثال، چنانچه ذهبی اشاره می‌کند، نسائی و حاکم نیشابوری برای معاویه فضیلتی قائل نبودند.^۱

با بررسی صورت گرفته در کتاب «مسند احمد» نیز تنها دو روایت در مدح معاویه ذکر شده که متن روایت نیز فضیلت آن‌چنانی را برای او ثابت نکرده است. از سوی دیگر، «احمد بن حنبل» چند روایت^۲ را در ستایش عمار، ابوذر، امام حسن علیه السلام و... که در مخالفت با معاویه پیش قدم بودند، نقل کرده است.^۳

برخورد ابن تیمیه با شرایط امام از سوی شیعه

ابن تیمیه شرایط خاص شیعه در مورد امام را زیر سؤال برده، به عدم لزوم آن پایبند است. شرایطی هم‌چون «عصمت»، «علم»، «کرامات یا معجزه» و «حفاظت از شرع» که نزد شیعه از مسلمات و اهداف امامت هستند.^۴ در همین راستا وی بر این باور است که شرع، همان‌گونه که طبق نظر شیعه با امام حفاظت می‌گردد، با امت نیز حفظ خواهد شد.^۵ بنابراین، شرط شیعیان را زیر سؤال می‌برد و می‌نویسد: بلکه زمانی که اهل تواتر [از امت]، شرع را نقل کنند، بهتر از آن زمانی است که یک نفر (امام) آن را نقل کند. ابن تیمیه حتی در مسیر اثبات نظر خود، نظر مهاجرین و انصار را برتر از دیدگاه خلفای راشدین می‌داند.^۶ وی

۱. ذهبی، محمد بن احمد، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۲. شیبانی، احمد، مسند احمد، ج ۲، صص ۴۱۴ و ۴۱۹.

۳. شیبانی، احمد، فضائل الصحابة، ص ۹۴.

۴. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۶، ص ۴۵۷.

۵. همان.

۶. همان.

در جایی دیگر، عصمت (دیگر شرط شیعیان در مورد امام) را برای اَمّت ثابت می‌داند که با اثبات آن، خود را بی‌نیاز از عصمت امام می‌بیند.^۱

در همین مسیر (اَمّت جایگزین امام بوده، معصوم می‌باشد) بهترین این امت را قرن اول تاریخ اسلام و کسانی که پس از ایشان آمده و در نهایت، تابعین می‌داند^۲ که افضل این اَمّت هستند و خداوند در اختلافات، ایشان را به سوی حق هدایت می‌کند.^۳ در جایی دیگر او لفظ اَمّت را برای همان دوره مذکور به کار برده، مراد وی از بهترین اَمّت، آن دوره است^۴ و می‌نویسد: «پس از پیامبر ﷺ این اَمّت، پیامبری نخواهد آمد، لذا عصمت اَمّت، به عنوان جایگزینی برای مقام عصمت نبوت است. گروهی از این اَمّت، تغییرات دیگران را در دین منع کرده و اَمّت نیز بر گمراهی اجتماع نمی‌کنند.»^۵ از نظر ابن تیمیّه، این گروه که «فرقه ناجیه» نیز نامیده می‌شوند، اهل حدیث و سنت هستند.^۶

در نقد کلام ابن تیمیّه باید گفت: اَمّتی که او دم از عصمت و حفظ شریعت توسط آن می‌زند و مصداق بارز آن را سه قرن نخست و اهل حدیث و سنت می‌داند، خود به شدت دارای اختلاف بودند یا لاقول وی مشخص نکرده است که در صورت اختلاف بین اَمّت، مرجع چه کسی یا کسانی هستند و راه تشخیص صواب از ناصواب کدام است؟

در سه قرن اول مکاتب و فرق گوناگونی هم‌چون: مرجئه، خوارج، کیسانیه و... به وجود آمدند که یکدیگر را تکفیر کرده، به شدت با هم دشمن بودند. چگونه با این همه اختلاف در جهان اسلام و فرق گوناگون در آن دوره، ابن تیمیّه ادعای عصمت اَمّت و حفاظت شرع توسط آن را دارد؟ شاید گفته شود که منظور ابن تیمیّه از سه قرن نخست و کسانی که حافظ شریعت هستند، تنها کسانی می‌باشند که طبق منهج او بوده؛ یعنی

۱. همان، ص ۴۶۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۵۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۹.

۴. همان، ج ۷، ص ۴۵۸.

۵. «وَهَذِهِ الْأُمَّةُ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّهَا، فَكَانَتْ عِصْمَتُهَا تَقْوَمُ مَقَامَ النَّبِيِّ، فَلَا يُمَكِّنُ أَحَدًا مِنْهُمْ أَنْ يُبَدِّلَ شَيْئًا مِنَ الدِّينِ إِلَّا أَقَامَ اللَّهُ مِنْ يَبِينٍ حَطَّاهُ فِيمَا بَدَّلَهُ، فَلَا تَجْتَمِعُ الْأُمَّةُ عَلَى ضَلَالٍ.» (همان، ج ۶، ص ۴۶۷).

۶. ابن تیمیّه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۳۴۷.

مشی حدیث داشته‌اند. با فرض پذیرش این نظر، در پاسخ باید گفت: این قتیبه که خود متوفای سال ۲۷۶ق است، در این مورد می‌نویسد: شیطان به سبب مسئله‌ای که اصلی در دین نداشت، به اصحاب حدیث نزدیک شده و گروه آن‌ها تکه تکه شد، تا جایی که برخی از اصحاب حدیث همدیگر را تکفیر و لعن کردند.^۱

حال سؤال این است که چگونه گروهی که خود یکدیگر را تکفیر کرده و ملعون خوانده‌اند، حافظ شریعت بوده و معصوم هستند؟

وظایف امام از دیدگاه ابن تیمیه

حال که امام حکومت اسلامی، چه به صورت انتصاب و چه انتخابی، رهبری جامعه اسلامی را برعهده گرفت، موظف به چه وظایفی است؟ به عبارت دیگر، حوزه رفتارشناسی امام چگونه ارزیابی شده، دایره تکالیف او به چه میزان است؟

ابن تیمیه در این باره می‌نویسد: آیه ۵۸ سوره نساء در باب والیان امر نازل شده است که ایشان باید امانات را به اهل‌شان رسانده، زمانی که میان مردم حکم می‌کنند، عدالت را رعایت نمایند.^۲

وی در جایی دیگر، ذیل آیه ۲۵ سوره حدید می‌گوید: به همین دلیل، پیامبر ﷺ به امت دستور داد که به ولایت ولات امر تن در دهند و از سوی دیگر، ولات امور را به رد کردن امانات به اهلش و حکم به عدالت توصیه کرد. پیامبر ﷺ مردم را به اطاعت از ولات امر در راستای اطاعت خداوند امر کرد.^۳

در این صورت وظایف امام عبارت است از:

الف) رعایت عدل در مردم؛^۴

ب) بازگرداندن امانت به مردم؛^۵

۱. النشار، علی سامی، عقائد السلف لائمة، ص ۲۲۴.

۲. ابن تیمیه، احمد، السياسة الشرعية في اصلاح الراعی و الرعية، ج ۱، ص ۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، الحسبة في الاسلام او وظيفة حكومة الاسلامية، ص ۹.

۴. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوى، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۵. همان.

ج) اقامهٔ حدود^۱

الف) رعایت عدل در مردم

یکی از وظایف امام، برقراری عدالت است. از هریک از والیان نسبت به جایگاه خود، انتظار انجام وظایفی می‌رود. به عنوان مثال، از متولی‌هایی هم‌چون: شهود، صدق و راستی انتظار می‌رود. از کسانی که به منزلهٔ اشخاص امین و فرمانبردار هم‌چون امام و امیر هستند، عدالت در عمل، قول و راست‌گویی امید می‌رود؛^۲

ب) بازگرداندن امانت به مردم

امانت یکی از ارکان ولایت است که به معنای نترسیدن از مردم، عدم فروش آیات به بهای اندک و تنها ترسیدن از خداوند می‌باشد.^۳ یکی دیگر از وجوه امانت‌داری از سوی والی، در نحوه انتخاب اشخاص است. والی باید از شخص اصلح برای انجام امور استفاده کند و در صورت عدم وجود، باید از افراد برتر به ترتیب برتری بهره بجوید. این انتخاب باید بعد از تلاش کامل صورت بگیرد که در این صورت، حق امانت از سوی والی رعایت شده و او از ائمه‌ای است که قائم بالقسط می‌باشد.^۴

از جمله موارد دیگر، امانت‌داری در باب اموال است. این قسم هم والیان و هم رعیت را در برمی‌گیرد. بر سلطان و صاحب قدرت و ثواب او واجب است که هر حقی را به صاحب آن برسانند و بر رعیت است که آنچه را مستحق آن نیستند، از امام نخواهند؛^۵

ج) اقامهٔ حدود

از آنجا که این تیمیه مقصود و هدف ولایت‌های اسلامی را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند،^۶ بر تمام والیان امر، اقامهٔ حدود را واجب دانسته است.^۱ این حدود گاهی انسانی

۱. ابن تیمیه، احمد، الحسبة فی الاسلام او وظيفة حكومة الاسلامیة، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۴. همان.

۵. ابن تیمیه، احمد، السياسة الشرعية، صص ۲۴-۲۵.

۶. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۲۸، ص ۶۵.

و گاهی الهی است. حدود انسانی مثل قصاص و...^۲ و حدود الهی مثل تعزیر که گاهی با کلام، تبعید، حبس، قتل و... اتفاق خواهد افتاد.^۳ قتل در مورد کسی است که تنها فساد او با مرگش رفع می‌شود، هم‌چون مروّجان بدعت یا کسی که میان مسلمین تفرقه ایجاد می‌کند.^۴

اگر تنها همین کلام ابن تیمیّه در نظر گرفته شود و به دیگر کلمات او نگاه جامعی صورت نگیرد، زمینه‌ساز بروز افکار تکفیری است؛ چراکه از دیدگاه مبلغان تفکر تکفیری و هابیت، هم‌چون ابن عثیمین، اشاعره و ماتریدیه در باب صفات الهی، اهل سنت نیستند. جالب توجه است که ابن عثیمین این کلام را به ابن تیمیّه نسبت می‌دهد و خود نیز با آن نیز موافق است.^۵

خروج بر امام از منظر ابن تیمیّه

وی ادعا می‌کند که اهل سنت بر یاری خلیفه در باب کارهای نیک معتقدند و در ادامه می‌نویسد که امام تنها در اطاعت خداوند، اطاعت شده و در معصیت خداوند اطاعت نمی‌شود. احادیث پیامبر ﷺ بر این مطلب دلالت دارند که خروج بر امام توسط شمشیر جایز نیست: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُضِرِّ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَخْرُجُ عَنِ السُّلْطَانِ شِبْرًا فَمَاتَ [عَلَيْهِ] إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ اگر کسی از امیر چیزی را دید که ناپسند اوست، باید صبر کند؛ بر کسی جایز نیست که علیه سلطان حتی به اندازه یک وجب قیام کند و کسی که در این حالت بمیرد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».^۶

ابن تیمیّه در جایی دیگر مدعی است که قول مشهور میان اهل سنت، عدم خروج بر حاکم و مبارزه با آنهاست، حتی اگر حاکمان ظالم باشند؛ چراکه فساد در قتال، بزرگ‌تر

۱. ابن تیمیّه، احمد، الحسبة في الاسلام او وظيفة حكومة الاسلامية، ص ۴۶.

۲. ابن تیمیّه، احمد، السياسة الشرعية، صص ۵۱-۱۲۳.

۳. ابن تیمیّه، احمد، الحسبة في الاسلام او وظيفة حكومة الاسلامية، ص ۴۵.

۴. همان، ص ۴۶.

۵. بن عثیمین، محمد بن صالح، شرح العقيدة الواسطية، ص ۵۳.

۶. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنة، ج ۱، ص ۵۵۶.

از فسادى است که از ظلم بدون قتال حاصل مى‌شود. خداوند امر ابتدایى به قتال با باغیان نکرده است، پس چگونه به قتال ابتدایى بر والیان امر، دستور دهد؟^۱

اگرچه نزد اندیشمندان اهل سنت، کسانی که علیه امام معین خروج مى‌کنند، اهل بغی خوانده شده، مطرود هستند؛ اما ابن تیمیه دیدگاه دیگری دارد. او بیان مى‌گوید که تدوین‌کنندگان احکام، میان قتال با اهل بغی و خوارج جمع بسته و این در حالی است که از پیامبر ﷺ در باب قتال اهل بغی حدیثی در دست نیست و اگر هم بوده، جعلی است. در کتب حدیثی تنها از قتال اهل رده و خوارج که اهل اهواء بوده‌اند، مطالبی موجود است، پس قتال با کسانی که تنها با امام معین به مخالفت نشسته‌اند، وارد نشده است.^۲

ابن تیمیه در توضیح مى‌نویسد: کسانی که خود را منتسب به اهل علم دانسته‌اند، اگر جنگ با خوارج را مثل جنگ با امام که به سبب تأویل رخ داده است (مثل قتال امیر مؤمنان علیه السلام با اهل جمل و صفین) یکی بدانند، به حقیقت شریعت جاهل هستند؛ چراکه طلحه و زبیر، اگر سیاست دیگر کشورها را برعهده مى‌گرفتند (با قهر و غلبه در کشور دیگر به حکومت مى‌رسیدند)، ملوکی هم‌چون دیگر سلاطین بودند؛ اما کسانی که از اصل شریعت خارج شده و بدون تأویل کاری را انجام داده‌اند، نظیر خوارج و مانعین از زکات، با افرادی هم‌چون طلحه و زبیر تفاوت دارند. بسیاری از مصنفین در شریعت، در مصنفات خود این فرق را ذکر نکرده‌اند. کتاب، سنت و اجماع صحابه، بین این دو صنف فرق قائل شده و ائمه فقه، سنت، حدیث، تصوف، کلام و غیر ایشان، به این مطلب توجه داده‌اند.^۳

ابن تیمیه برای جنگ با امام، میان کسانی که به شهادتین اقرار کرده‌اند یا اقرار نکرده‌اند، تفاوتی قائل نشده، مى‌نویسد: با هر طایفه‌ای که از قوانین متواتر اسلامی منع کند، تا زمانی که خود را ملتزم به قوانین نکند، جنگ خواهد شد. اگرچه آن‌ها شهادتین را جاری ساخته و برخی از شریعت را ملتزم باشند، چنانچه ابوبکر با مانعین زکات این کار را

۱. همان، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۵۰.

۳. همان، ج ۲۸، ص ۴۸۶-۴۸۷.

انجام داد. پس اگر طایفه‌ای از بعضی از نمازهای واجب، روزه و... منع کند، اگرچه به آن‌ها هم اقرار کند، مورد جنگ قرار خواهد گرفت.^۱

جالب توجه است که ابن تیمیّه در جایی دیگر، بر این نظریه خود (روایتی بر مشروعیت قتال با اهل بغی موجود نیست، مثل قتال امام علی علیه السلام با طلحه و زبیر و روایاتی که بر مشروعیت قتال ابوبکر با مانعین زکات و قتال با خوارج دلالت دارند) خط بطلان کشیده و خروج را به صورت مطلق؛ یعنی خروج بر سلطان آورده است و می‌نویسد: در روایات موجود، آنچه منع شده، خروج علیه سلطان و جدایی جماعت است. این خروج به سلطان یا امام یا جماعت معینی تخصیص داده نشده است.^۲

به نظر می‌رسد ابن تیمیّه درصدد است بر اشتباهات برخی از صحابه که بر امام زمان خود؛ یعنی امیر مؤمنان علیه السلام شوری‌دند، سرپوش گذاشته، به نوعی کار ایشان را توجیه کند. از این رو، میان جنگ امیر مؤمنان علیه السلام با خوارج و جنگ‌های دیگر تفاوت قائل شده است.

نتیجه‌گیری

جایگاه امام امت و شرایط آن، از دیرباز در جهان اسلام مسئله بسیار مهمی بوده است. ابن تیمیّه نیز در همین مسیر گام برداشته، ضمن گره زدن ضرورت وجود امام به طبیعت انسانی بر هم‌گرایی و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شروط تعیین امام را به دو بخش عمومی و خصوصی تقسیم می‌کند که شروط عمومی، امانت و قدرت هستند و شرط اختصاصی نیز نصوص دینی است که تنها دایره آن شامل سه خلیفه اول اسلام می‌شود.

اگرچه ابن تیمیّه یکی از شرایط عمومی امام را قدرت یا همان بیعت اهل شوکت قرار داده است؛ اما در کلمات دیگر خود و در مقام عمل، از آن به قهر و غلبه تفسیر کرده، در حوزه رفتارشناسی امام نیز، سه وظیفه: برپایی عدالت میان مردم، امانت‌داری و اقامه حدود را برای امام برمی‌شمرد. او معتقد است که خروج بر امام مطلقاً جایز نیست.

۱. «فَإِنَّ الطَّائِفَةَ الْمُؤْتَمِنَةَ تَقَاتِلُ عَلَيْهَا وَإِنْ كَانَتْ مُقَرَّةً بِهَا.» (همان، ص ۵۰۲-۵۰۳).

۲. ابن تیمیّه، احمد، منهاج السنه، ج ۱، ص ۵۵۶.

منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق و تصحیح: هارون عبدالسلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **الحسبة فی الاسلام او وظيفة حكومة الاسلامیة**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، بی تا.
۳. _____، **السیاسة الشرعية فی اصلاح الزاعی و الرعیة**، عربستان: چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۴. _____، **مجموع الفتاوی**، تحقیق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: انتشارات مجمع ملک فهد، ۱۴۱۶ق.
۵. _____، **مجموعه الرسائل و المسائل**، تعلیق: رشید رضا، بی جا: انتشارات لجنة التراث العربی، بی تا.
۶. _____، **منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، ریاض: انتشارات جامعة امام محمد بن سعود، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۷. آمدی، سیف الدین، **ابکار الافکار فی اصول الدین**، تحقیق: احمد محمد مهدی، قاهره: دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
۸. بغدادی، عبدالقاهر، **أصول الإیمان**، ملاحظات و تحقیق: ابراهیم محمد رمضان، بیروت: دار و مکتبة الهلال، چاپ اول، ۲۰۰۳م.
۹. بن عثمان، محمد بن صالح، **شرح العقیدة الواسطیة**، تحقیق: سعد فواز الصمیل، ریاض: دار ابن جوزة، چاپ پنجم، ۱۴۱۹ق.
۱۰. ترابپور، مهدی، **مجله معرفت کلامی**، سال ششم، ش دوم، ۱۳۹۴ش.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین، **شرح المقاصد**، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۲. _____، **شرح عقائد النسفیة**، قاهره: مکتبة کلیات الازهریة، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة**، تحقیق: عطار احمد عبدالغفور، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۷۶ق.
۱۴. جوینی، عبدالملک، **الارشاد الی قواطع الادلة فی اول الاعتقاد**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۵. ذهبی، محمد بن احمد، **سیر اعلام النبلاء**، قاهره: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۱۶. _____، **تذکره الحفاظ**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات الفاظ القرآن**، بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

١٨. شيبانى، احمد، **فضائل الصحابة**. تحقيق: وصى الله بن محمد، عربستان: دارالعلم للطباعة، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
١٩. —، **مسند**، تحقيق: شعيب ارنووط، عادل مرشد و ديگران، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٠. شيبانى، عبدالله بن احمد، **السنة**، تحقيق: دكتور فحطاني، عربستان: دار ابن قيم، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٢١. عبدالمنعم احمد، فؤاد، **شيخ الاسلام ابن تيمية والولاية السياسية الكبرى في الاسلام**، رياض: دارالوطن، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٢٢. فراهيدى، خليل بن احمد، **كتاب العين**، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
٢٣. قاضى، عبدالجبار، **شرح اصول الخمسة**، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٤. كوناكاتا، حسن، **النظرية السياسية عند ابن تيمية**، رياض: دارالاحياء، مركز الدراسات و الاعلام، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٢٥. نسائي، احمد، **السنن الصغرى**، تحقيق: عبدالفتاح أبوغدة، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٢٦. النشار، على سامى، **عقائد السلف لائمة**، اسكندريه: انتشارات معارف، ١٩٧١م.